

## اجرای حقوقی اخلاق

حسین مهرپور<sup>۱</sup>، محمد عیسیٰ تفرشی<sup>۲</sup>، مهرزاد ابدالی<sup>۳</sup>

۱- دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

۲- استادیار گروه حقوق دانشگاه تربیت مدرس

۳- دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

اخلاق و حقوق هر دو به زندگی اجتماعی انسان توجه دارند؛ هر دو واجد احکام ایجابی و سلبی مشترک بسیاری هستند و بنابراین هر دو باید تا حد امکان یکدیگر را پوشش دهند، به طوری که قواعد حقوقی فاقد روح احکام اخلاقی و یا مخالف قواعد اخلاقی مهم، اما فاقد ضمانت اجرای حقوقی، به حداقل برسند؛ این امر باعث می‌شود که از یک سو قواعد حقوقی، ماهیت اخلاقی نیز گرفته و احساسهای انسانی و هماهنگیهای وجدان عمومی را نیز در کنار ضمانت اجرای خارجی با خود همراه سازد و از سوی دیگر، قواعد اخلاقی-در موارد ضروری- در سایه حمایتیهای حقوقی قرار گرفته و ضریب اطمینان اجرای آنها بالا رود.

عبارت «اجرای حقوقی اخلاق» در مقام تبیین این امر است که حقوق باید با تجدیدنظر در بعضی از مفاهیم و مبانی مسئولیت حقوقی، از بی‌اعتنایی نسبت به احکام اخلاقی که با وجود اهمیت بسیار به دلیل فقدان ضمانت اجرا به مرحله اجرا در نمی‌آید، خودداری نماید؛ به عنوان مثال، حقوق نباید با وجود حساسیت شدید اخلاق نسبت به مواردی از قبیل «ضرورت کمک به دیگران در مواقعی که خطری آنها را تهدید می‌کند»، «جلوگیری از اقدام افراد به افعالی که به ضرر خود آنهاست»، «لزوم جلوگیری از افعالی که به طور غیر مستقیم به ضرر دیگران است» و «جلوگیری از افعالی که ماهیتاً غیر اخلاقی است»، آنها را صرفاً مربوط به قلمرو اخلاق دانسته و از دخالت مناسب، امتناع ورزد. عدم توجه به این امر موجب می‌گردد که حقوق از اخلاق فاصله بگیرد و عدالت که جوهره واقعی آن را اخلاق تشکیل می‌دهد به خطر افتد.

دخالت حقوق البته باید به گونه‌ای باشد که مرزهای اخلاق و حقوق را کاملاً به هم نریزد؛ زیرا بدیهی است که اجرای تمام قواعد و احکام اخلاقی توسط حقوق نه ممکن است و نه مطلوب.

آنچه در این خصوص قابل توجه به نظر می‌رسد این است که حقوق دینی به صورت مطلوب‌تری توانسته است به حمایت از قواعد اخلاقی بپردازد؛ زیرا تفکیک اخلاق از حقوق در نظامهای حقوقی دینی چندان ساده نیست.

کلید واژه‌ها: اجرای حقوقی اخلاق، ضمانت اجرای اخلاقی، ضمانت اجرای حقوقی، حقوق دینی.



## ۱- مقدمه

رابطه حقوق و اخلاق یکی از مسایل کهن «فلسفه حقوق»<sup>۱</sup> است که اندیشه های بسیاری را محور خود به چالش فرا خوانده است. بحث در خصوص اختلاط قلمرو این دو و یا جدایی کامل آنها از یکدیگر از موضوعات مهمی است که اندیشه های حقوقی عدالت اندیش هیچگاه نتوانسته اند خود را از چنگال آن برهانند.

نظریه «اجرای حقوقی اخلاق»<sup>۲</sup> که این مقاله در صدد تبیین مفهوم آن است، تمام همت خود را مصروف این امر ساخته است که چگونه می توان ضمن پرهیز از در هم آمیختن قلمرو حقوق و اخلاق، از نقض قوانین اخلاقی به بهانه فقدان ضمانت اجرا خودداری کرد؟ به مسأله اجرای حقوقی اخلاق از دو دیدگاه می توان نگریست؛ نخست از دیدگاه فلسفه قانونگذاری و دوم از دیدگاه تفاسیر قضایی.

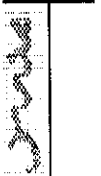
از دیدگاه نخست، باید به این مسأله پرداخت که آیا قانونگذار مکلف است قواعد اخلاقی را از طریق تقنین وارد قلمرو حقوق کند تا بتواند به اجرای آنها بپردازد یا خیر؟ از دیدگاه دوم، باید به این مسأله پرداخت که آیا قاضی مکلف است در صورت نبودن قانون با مدد گرفتن از قواعد حقوقی موجود و تفسیر مناسب آنها به کمک قواعد اخلاقی بشتابد؟ در مقاله حاضر سعی شده است پس از طرح کلیاتی راجع به رویکردهای نوین حقوقی نسبت به ارزشهای اخلاقی، با تکیه بر مبانی سنتی حقوق و حتی امکان تحلیل این مبانی، نشان دهیم که نظامهای حقوقی مختلف - با تفاوتهایی بعضاً قابل تأمل - می توانند حقوق را از نقش تماشاکگری صرف در حوزه احکام اخلاقی به مرحله بازیگری در آن سوق دهند.

## ۲- کلیات

در اندیشه سیاسی و حقوقی جدید غرب موضوع اجرای حقوقی اخلاق یکی از موضوعات بسیار مهم فلسفه حقوق به شمار می آید. تاده های آخر قرن بیستم مباحث راجع به رابطه حقوق و اخلاق عمدتاً معطوف به تأثیر اخلاق در حقوق و ابعاد این تأثیر بود؛ اما در سالهای اخیر این مسأله جای خود را به موضع حقوق در قبال اخلاق داده است. البته قابل توجه است که ضابطه اخلاق حسنه همواره در کنار نظم عمومی به حمایت از موازین اخلاقی و جلوگیری از نقض آنها پرداخته است.

1. Jurisprudence

2. Legal enforcement of morality



اما این امر ما را از نظریه اجرای حقوقی اخلاق بی نیاز نمی‌کند؛ زیرا اصولاً ضابطه اخلاق حسنه فاقد جنبه ایجابی است و کارکردی صرفاً سلبی دارد. به این بیان که اخلاق حسنه یا برای جلوگیری از اجرای قوانین خارجی مورد استناد قرار می‌گیرد و یا برای جلوگیری از قراردادهایی که مفاد آنها مغایر با اخلاق عمومی است. برای تصدیق این امر کافی است به عنوان نمونه به ماده ۶ قانون مدنی فرانسه، ماده ۱۹ قانون تعهدات سوییس، ماده ۲۳ قانون مدنی یونان و ماده ۹۷۵ قانون مدنی ایران مراجعه کنیم.

ماده ۶ قانون مدنی فرانسه مقرر می‌دارد: «هیچکس نمی‌تواند از طریق قراردادهای خصوصی قوانینی را که متضمن نظم عمومی و اخلاق حسنه است نقض نماید.»

ماده ۱۹ قانون تعهدات سوییس اعلام می‌دارد: «در موضوع عقد، متعاقدین می‌توانند در چهارچوب قانون هر تصمیمی بگیرند مگر در موارد ذیل:

الف) قانون، یک قاعده قطعی و آمره مقرر دارد و عقد برخلاف صریح آن باشد.

ب) تخلف از قانون در خصوص آن مورد، مخالف نظم عمومی و اخلاق حسنه باشد.

ج) قرارداد مخالف با حقوق راجع به شخصیت باشد.»

به موجب ماده ۲۳ قانون مدنی یونان «مقررات حقوق خارجی در صورت مخالفت با اخلاق حسنه یا نظم عمومی اجرا نخواهد شد» و بالأخره ماده ۹۷۵ قانون مدنی ایران مقرر می‌دارد: «محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده و یا بواسطه جریحه دار کردن احساسات جامعه و یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می‌شود به موقع اجرا گذارد اگرچه اجرای قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد.»

چنانکه مشاهده می‌شود در همه مواد مذکور، اخلاق حسنه و صف سلبی و محدودکننده دارد و به هیچ وجه به استناد آن نمی‌توان ایجاد مسئولیت کرد؛ حال آن که هدف از نظریه اجرای حقوقی اخلاق این است که حقوق را مکلف کند با ابزارهای مناسبی که در اختیار دارد به ایجاد مسئولیت (حقوقی یا کیفری) در موارد نقض موازین اخلاقی بپردازد.

آدمیان در کنار جنبه های فردی و ویژه، «مخلوقات بی‌ناچار اجتماعی» هستند. برنامه‌ها، منافع و زندگی آنها به گونه‌ای وسیع و پیچیده با یکدیگر گره خورده است و بقای حیات انسان و آسایش او در گرو مدیریت صحیح این روابط است. حقوق و اخلاق به عنوان نظامهایی هنجاری برای این



مدیریت در نظر گرفته شده اند و شکوفایی هر چه بیشتر انسان در گرو همکاری مشترک آن دو می باشد و نه رقابت آنها با یکدیگر [۱].

امروزه مکتب اخلاقی حقوق<sup>۱</sup>، به عنوان یکی از مهمترین مکاتب فلسفه اخلاق در اروپا شناخته می شود؛ از دیدگاه این مکتب، عدم انعکاس قواعد اخلاقی در قوانین موضوعه هر کشور، حقوق را به مجموعه ای از بایدها و نبایدهای خشک و بی روح تبدیل خواهد کرد که می تواند در درازمدت موجبات بی اعتمادی افکار عمومی به حقوق را موجب گردد؛ قانونگذار نباید با توجیحات و دلایل حقوقی صرف، نسبت به آن دسته از قواعد اخلاقی که به هر دلیل در مجموعه های قانونی منعکس نشده است بی تفاوت بماند؛ در غیر این صورت اطاعت از قانون فقط با الزامات بیرونی امکان پذیر خواهد شد و این در نهایت به معنای سقوط ارزشهای اخلاقی است [۱].

در مقابل می توان به نظریه فلسفی پوزیتیویسم حقوقی اشاره کرد که بر اصرار به تفکیک کامل بین حقوق و اخلاق مشهور است. بر اساس این نظریه هیچ رابطه ضروری بین حقوق و اخلاق وجود ندارد و هر یک از این دو به حوزه خاصی تعلق دارند.

مکتب پوزیتیویسم بین ملاک هنجارهای حقوقی و ملاک هنجارهای اخلاقی قائل به تمایز کامل است و معتقد است که حتی یک سیستم متشکل از هنجارهای شروری می تواند به عنوان یک سیستم حقوقی قابل قبول تلقی گردد و حال آنکه که خانواده «نظریه های فلسفی ضد پوزیتیویسم» از جمله مکتب حقوق طبیعی بر این نکته تأکید دارند که حقوق، ارتباط بنیادینی با اخلاق دارد و نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت باشد [۲].

چنانکه خواهیم دید، وجود دیدگاههای مختلف و بعضاً متضاد در خصوص تأثیر و تأثرات متقابل حقوق و اخلاق پیچیدگیهای موجود در بحث حاضر را افزایش داده و حصول نتیجه ای غیر قابل انتقاد را با مشکل مواجه می سازد؛ اما با همه اینها امروزه در نوشته های نویسندگان و حقوقدانان اروپایی عباراتی از قبیل: «MORALITY OF LAW; LEGAL MORALITY; LEGAL ENFORCEMENT OF MORALITY» که همگی در مقام بیان این رابطه و ترمیم هر چه بیشتر آن هستند، بیانگر آن است که اندیشه های حقوقی اخلاق مدار رو به فزونی است [۱].

ریبر، حقوقدان فرانسوی در کتاب «قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی» رابطه حقوق و اخلاق را به صورت زیر به تصویر کشیده است:

1. Ecole moral de droit



«... اخلاق به مامی آموزد که باید از حسن نیت طرفداری نمود و با سوء نیت و تقلب و تدلیس و حتی اندیشه تقلب مبارزه کرد. قاعده اخلاقی وقتی نتواند قالب حقوقی به خود بگیرد، ممکن است در سرحد حقوق به صورت بی رنگ یک الزام طبیعی باقی بماند. در واقع اختلاف حقوق و اخلاق در قلمرو و طبیعت و هدف آنها نیست؛ بلکه در عمل آنهاست. اخلاق وقتی دارای ضمانت اجرا شد، جزو قاعده حقوقی در می آید... تفکیک دقیق حقوق و اخلاق میسر نیست. اخلاق نه تنها در تهیه قاعده حقوقی مؤثر است، بلکه در اجرا و تفسیر آن نیز نقش دارد؛ اگر قانونگذار چیزی را مسکوت گذاشت و یا به قاعده اخلاقی تجاوز کرد، قاضی از طریق تفسیر، آن را جبران می کند. بدین ترتیب اخلاق، یکی از عناصر اصلی حقوق است و با تمام کوششها و ادعاها، انسان علیرغم قواعد فنی حقوق از اخلاق بی نیاز نیست» [۳].

با توجه به موارد فوق است که امروزه می بینیم برخی از نویسندگان به بحث در این نکته می پردازند که وظیفه حقوق در مقابل اخلاق چیست؟ آیا حقوق باید از اخلاق حمایت کند؟ در صورتی که پاسخ مثبت است، دفاع از کدام یک از احکام اخلاقی را باید به عهده بگیرد؟ آیا در این صورت می توان بین قواعد حقوقی و اخلاقی تفاوتی ماهوی قائل شد [۴]؟

در بند سوم تلاش خواهیم کرد با توجه به مبانی موجود به این پرسشها پاسخ دهیم.

### ۳- مبانی نظریه «اجرای حقوقی اخلاق»

چنانکه توضیح داده شد، اصطلاح «اجرای حقوقی اخلاق» در اندیشه فلاسفه حقوق غرب در صدد است که حتی الامکان احکام اخلاقی مهم را وارد حوزه اجرای حقوق نماید؛ اگرچه در این مسیر با اما و اگرهای فراوان روبروست و چنانکه خواهیم دید هنوز موفق نشده است [۴].

بی گمان بسیاری از احکام اخلاقی به لباس قانون درآمده است؛ در این صورت نقض چنین مواردی ضمن این که غیر اخلاقی است نقض قانون بوده و با واکنش مناسب حقوقی مواجه خواهد شد؛ اما بدیهی است که همه احکام اخلاقی را نمی توان لباس قانون پوشانید و این احکام همچنان در حوزه قوانین اخلاقی جامعه، ماندگار هستند. با این توضیح، سؤال این است که با وجود واکنش اخلاق در مقابل مواردی از قبیل:

۱. انجام اعمالی که به دیگران سود می رساند؛

۲. جلوگیری از اعمالی که سبب غیر مستقیم ورود زیان به دیگران است؛

۳. جلوگیری از اعمالی که به خود شخص زیان می رساند؛





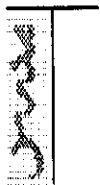
۴. جلوگیری از اعمالی که دیگران آنها را خلاف اخلاق می‌دانند.

آیا وظیفه حقوق این نیست که در مقام دفاع از ارزشهای اخلاقی نسبت به موارد نقض آنها از طریق پیش بینی های قانونی و یا تفسیر قوانین موجود واکنش نشان دهد؟ ذکر این نکته ضروری است که اختلاف عمده در خصوص تکلیف حقوق در قبال آن قسمت از احکام اخلاقی است که متضمن حمایت از دیگران در مقابل ورود خسارت نیست، اما جامعه آنها را به دلیل غیر اخلاقی بودن سرزنش می‌کند [۵]. به تعبیر بهتر، سؤال این است که آیا حقوق مکلف است در مقابل اعمال غیر اخلاقی که متضمن ورود ضرر به کسی نیستند صرفاً به این عنوان که جامعه آنها را غیر اخلاقی می‌داند واکنش نشان دهد؟ آیا توجیه محدودیت‌های حقوقی نسبت به اعمال افراد، می‌تواند مبتنی بر غیر اخلاقی بودن اعمال - صرفنظر از زیان آور بودن آنها برای خود شخص یا دیگران - باشد؟ این سؤال به ویژه در خصوص آن دسته از احکام اخلاقی که ریشه دینی دارد به صورت حادثی نمایان می‌شود؛ اما با لحاظ این امر که تحلیل مبانی اخلاقی الزام حقوق در خصوص سه دسته نخست، می‌تواند در تبیین چگونگی این الزام نسبت به دسته چهارم مؤثر باشد، به ترتیب مذکور در فوق به بحث در این خصوص می‌پردازیم.

### ۳-۱- موضع حقوق در قبال افعالی که به سود دیگران است

سؤال اصلی این قسمت، عبارت است از این که آیا مردم به لحاظ حقوقی - چنانکه به لحاظ اخلاقی - مکلف بر کمک به دیگران در صورت نیاز آنان به یاری هستند یا خیر؟ در بیشتر ایالات متحده آمریکا و در بسیاری از کشورهای دیگر، مردم چنین وظیفه‌ای ندارند؛ به عنوان مثال اگر شخصی در کنار یک استخر کم عمق که کودکی در آن در حال غرق شدن است با اطلاع کامل از اینکه اقدام او به نجات کودک، متضمن هیچ نوع ضرری برای وی جز خیس شدن در آب نیست، به قدم زدن خویش ادامه دهد، هیچ گونه مسئولیت کیفری و یا حقوقی متوجه وی نخواهد شد؛ با این توجیه که حکم به اقدام و نجات کودک از جمله احکام اخلاقی است و حقوق مکلف به اجرای اخلاق نیست. در حالی که به نظر می‌رسد حتی با وجود توجیهات دیگری برای ادعای فوق، این حکم غیر قابل قبول است [۶].

ممکن است گفته شود که عدم اقدام به نجات کودک، ترک فعل است و مردم اغلب بین فعل و ترک فعل تفکیک قائل می‌شوند و مثلاً اگر «الف» دست «ب» را بپسکند، به لحاظ اخلاقی زشت تر از



موردی است که «الف» از شکستن دست «ب» توسط «ج» ممانعت نکند؛ از همین روی، حقوق باید به مورد اول بپردازد، اما مورد دوم را واگذارد [۶].

لیکن به نظر می‌رسد همگان نسبت به این مسأله هم عقیده‌اند که جلوگیری از ورود زیانهای اجتناب‌پذیر به لحاظ اخلاقی بر اجازه وقوع آنها ترجیح دارد؛ یعنی اخلاق اجازه ورود زیان به دیگران را به گونه‌ای تقبیح می‌کند که لازمه آن تکلیف اخلاقی مردم به ممانعت از ورود زیان به دیگران است [۷].

در حوزه حقوق نیز می‌بینیم که مرز دقیق و کاملی بین فعل و ترک فعل ترسیم نشده است و بنابراین همان گونه که مردم مکلف بر مواظبت از دیگران هستند، حق ندارند اجازه دهند دیگران متحمل زیانهای شوند که جلوگیری از وقوع آنها ممکن بوده است.

در مقابل استدلال مذکور، ادعا شده است که تعیین وضعیت ذهنی شخصی که می‌توانسته است اقدام به نجات شخص زیان‌دیده کند، اما امتناع کرده است کاری بس دشوار است؛ زیرا ممکن است شخص مذکور با گمان اینکه دیگران اقدام می‌کنند اقدامی نکرده باشد [۸]؛ اما در پاسخ می‌توان گفت «تکلیف حقوقی بر جلوگیری از مرگ و یا ورود زیان سنگین به دیگران در جایی که شخص اتفاقاً در موقعیتی قرار گرفته است که می‌تواند بدون خطر و یا با هزینه اندک به نجات دیگری اقدام کند، مبتنی بر این توجیه است که در فرض مذکور عدم اقدام (ترک فعل) خودنوعی فعل است؛ زیرا در موقعیت مفروض ما، شرایط ورود زیان به دیگران را تسهیل می‌کند» [۸].

بر این استدلال، ایراد شده است که چگونه می‌توان ترک فعل را از جمله شرایط ورود ضرر تلقی کرد؟ اگر ترک فعل بتواند در شرایطی از این قبیل به عنوان شرط ورود ضرر تلقی گردد، بسیاری از مسؤولیتهای ناخواسته گریبانگیر دیگران خواهد شد؛ به عنوان مثال، اگر شخص «الف» خطاب به شخص «ب» اعلام کند که در صورت عدم کمک مالی «ب» به «الف»، وی دست به خودکشی خواهد زد، آیا می‌توان در صورت عدم کمک «ب» و اقدام «الف» به خودکشی، عدم اقدام «ب» را از شرایط مرگ «الف» معرفی کرد؟ قطعاً پاسخ منفی است [۹].

این استدلال با همه قوتی که دارد از این نظر که مسأله مفروض خود را با مورد قبل قیاس کرده است، قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ زیرا ترک فعل در یک موقعیت کاملاً خطر آفرین (سقوط کودک در استخر) را با ترک فعل مفروض در یک موقعیت احتمالی که ضرورتی برای انجام آن حتی اخلاقاً احساس نمی‌شود، مشابه گرفته و هر دو قضیه را واجد حکم واحدی دانسته است؛ در حالی که حتمیت خطر در فرض نخست و احتمال آن در فرض دوم از یک طرف و در معرض خطر ناگهانی و



ناخواسته قرار گرفتن کودک در فرض نخست با احتمال اقدام شخص «الف» علیه خود با قصد قبلی در فرض دوم از طرف دیگر، حتی از دیدگاه اخلاق عمومی قابل قیاس نیستند [۱۰].

عده ای دیگر، معتقدند که اگر تکلیف حقوقی مورد بحث را محدود به کسانی کنیم که خود را در وضعیتی می بینند که دیگران برای کمک در شرایط مساوی با او قرار ندارند؛ از پیچیدگی راجع به تعیین وضعیت ذهنی وی رها خواهیم شد؛ به عنوان مثال، کسانی که دارای مهارت‌های خاصی هستند (مانند پزشکان) نباید به گمان اقدام دیگران از اقدام لازم خودداری کنند. اگر تعیین وضعیت ذهنی شخصی که از کمک امتناع کرده است، مشکل به نظر می رسد، عدم اقدام به کمک نیز می تواند خطای کیفری و یا مدنی تلقی گردد [۱۰].

پاسخ اخیر نیز مشکلی را حل نمی کند. بدیهی است که اقدام چنین اشخاصی به لحاظ مسؤلیت حرفه ای آنان است و لذا عدم اقدام آنها در موارد مذکور، تخلف از تعهد حرفه ای است. از این گذشته، سخن ما در باره تمام کسانی است که در وضعیت مفروض قرار گرفته اند و نه تعداد خاصی با حرفه خاص.

واقعیت این است که در خصوص افعالی که شخص از انجام آنها خودداری کرده است در صورتی می توان او را مسئول دانست که ثابت شود مکلف به انجام آنها بوده است. حال باید دید آیا در مواردی از این قبیل، می توان به وجود چنین تکلیفی حکم کرد یا خیر؟

به نظر می رسد اگر معیار مسؤلیت را در چنین مواردی انسان متعارف بگیریم، حکم به مسؤلیت چندان مشکل نباشد؛ زیرا چگونه ممکن است انجام کاری از طرف فرد را در جایی که انسان متعارف به آن اقدام نمی کند، تقصیر بدانیم اما ترک فعلی را که انسان متعارف معمولاً انجام می دهد، تقصیر ندانیم [۱۱]؟

بنابر این می توان گفت ترک فعل در چنین مواردی نه تنها به لحاظ اخلاقی تقصیر است، بلکه به لحاظ حقوقی نیز تقصیر است و بر قاضی است که در صورت عدم پیش بینی قانونی، با تحلیل حقوقی به وجود مسؤلیت مدنی حکم دهد. (بدیهی است که در چنین مواردی مسؤلیت کیفری منوط به این است که در قانون پیش بینی شده باشد؛ مانند آنچه که در قانون مجازات خودداری از کمک به مصدومین و رفع مخاطرات جانی، مصوب سال ۵۴ آمده است.





### ۳-۲- موضع حقوق در قبال افعالی که به طور غیر مستقیم به دیگران ضرر

#### می‌رساند

در مباحث مربوط به مسؤولیت مدنی در خصوص مسؤولیت ناشی از افعالی که به طور مستقیم به دیگران ضرر می‌رساند و شرایط این مسؤولیت بحث شده است؛ اما در خصوص افعالی که دیگران را به طور غیر مستقیم، متضرر می‌سازد، نظام‌های حقوقی مختلف به نفعی مسؤولیت پرداخته‌اند (مگر در موارد خاص و در صورت اطلاق رابطه سببیت و احراز تقصیر سبب).

در حالی که به نظر می‌رسد اخلاق در این مورد حکم به مسؤولیت می‌دهد. با این فرض آیا حقوق نباید وارد این قلمرو نیز شده و به تأیید حکم اخلاق بپردازد؟

جان استوارت میل، می‌گوید: «تنها هدفی که قدرت برای آن می‌تواند به طور شایسته بر روی اعضای جامعه مدرن، علیرغم اراده آنان اعمال شود، جلوگیری از زیان به دیگران است» [۱۲]. وی، تصدیق می‌کند که «وقتی مردم به خود صدمه می‌رسانند این امر دیگران را به لحاظ نوع دوستی تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما وقتی شخص می‌خواهد به تعهد مشخصی که نسبت به دیگران دارد لطمه بزند، این مورد از دسته موارد «توجه به منافع شخصی» فرامی‌رود؛ برای مثال، هیچ شخصی را نمی‌توان به صرف نوشیدن مشروبات الکلی مجازات کرد؛ اما باید یک سرباز یا پلیس را که به هنگام انجام وظیفه، مشروب الکلی مصرف کرده است مجازات نمود» [۱۲].

پس حقوق می‌تواند برای جلوگیری از ورود ضرر به دیگران به واکنش لازم بپردازد؛ ولی بنا بر قواعد مسؤولیت مدنی شرط این اقدام حقوق، مستقیم بودن ضرر است؛ این در حالی است که اخلاق هر دو نوع ضرر را تقبیح می‌کند [۱۲].

برای این که موضوع روشنتر گردد، بعضی از نویسندگان در این خصوص سه مورد را از هم تفکیک کرده‌اند [۱۳]:

الف) وقتی که یک فعل قطعاً موجب زیان به دیگران می‌شود؛

ب) وقتی که ممکن است در آینده زیانی از این فعل ناشی شود؛

ج) وقتی که احتمال برود که فعل، فردی را سربار جامعه کند.

در خصوص مورد «الف» برای مثال می‌توان به موردی اشاره کرد که والدین به همراه فرزندان کوچک خود و به دلیل ناتوانی از تأمین نیازهای مادی و معنوی زندگی آنها، دست به خودکشی می‌زنند. ممکن است بتوان قائل شد که در این صورت کسی زیان نمی‌بیند؛ اما اگر فقط



والدین اقدام به خودکشی کنند، آیا صدمه به فرزندان کوچک - نتیجه غیر مستقیم اقدام علیه خود - می‌تواند مبنایی برای بازداشتن والدین از اقدام به خودکشی باشد؟

به نظر می‌رسد که پاسخ مثبت است؛ زیرا تفاوت بین مفاهیم مستقیم و غیر مستقیم را به هر معنا که بگیریم، نتیجه‌ای که به طور قطعی از فعل ناشی می‌شود به ضرر فرزندان آنها است؛ بنابراین حتی در فرضی که اقدام به خودکشی فی نفسه جرم نباشد، باید به لحاظ اضرار به غیر جرم تلقی گردد و لذا وظیفه حقوق است که با واکنشهای مناسب از چنین اقداماتی جلوگیری کند.

در مورد فرض مورد «ب» که ورود زیان احتمالی است، مشکل تا اندازه‌ای پیچیده تر است. فرض کنید قراین قوی نشانگر آن است که اگر استفاده از داروهای توهّم‌زای خاصی مشروع اعلام شود، بسیاری از مردمی که شروع به استفاده از آن کرده‌اند عاقبت معتاد شده و در اثر آن به علت بالا بودن هزینه استفاده و اثرات فیزیکی دارو قادر به ایفای تعهدات خانوادگی خود نشوند. در این صورت آیا زیانهای احتمالی مذکور، می‌تواند مبنای مناسبی برای ممنوعیت استفاده از دارو برای همگان و یا والدینی که دارای فرزندان کوچک هستند، باشد [۱۳]؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این سؤال مثبت باشد؛ زیرا در چنین مواردی، اخلاق جمعی، خطر را جدی و مهم می‌داند. نباید پنداشت که در این صورت قواعد مربوط به مسؤولیت مدنی در خصوص لزوم مسلم بودن ضرر، جایگاه خود را از دست خواهد داد؛ چون منظور این نیست که می‌توان در فرض مورد بحث، استعمال کنندگان را مسؤول زیانهای قرار داد که احتمالاً در آینده به وجود می‌آید؛ زیرا چنین امری بر خلاف قواعد مسلم حقوقی است؛ بلکه منظور این است که حکم اخلاق عمومی برای قانونگذاران باید مبنای ممنوعیت استعمال داروی مفروض قرار گیرد و قانونگذار نمی‌تواند به بهانه این که استعمال کنندگان فقط بر ضرر خود اقدام می‌کنند و زیان مسلم و قطعی، دیگران را تهدید نمی‌کند از منع آن خودداری کند.

در مورد فرض سوم نیز باید دید کدام یک از افعال متضمن این خطر غیر قابل قبول است که فرد سربار جامعه گردد؟

در این مورد می‌توان به لزوم استفاده ازندگان اتومبیل و موتور سیکلت و دو چرخه از کمربند ایمنی اشاره داشت. آیا حقوق می‌تواند اشخاص را با این توجیه که اخلاق توجّه ضرر به دیگران را ممنوع می‌داند، ملزم به استفاده از کمربند ایمنی نماید؟

به نظر می‌رسد در این مورد نیز حقوق باید به کمک اخلاق بشتابد؛ زیرا با توجّه به افزایش استفاده از وسایل مذکور احتمال ایراد زیان نیز بالا می‌رود و جامعه در مقابل این خطر قریب



الوقوع قرار می‌گیرد و بدیهی است قریب الوقوع بودن خطر با احتمال صرف، تفاوت دارد و بنابراین حقوق نمی‌تواند نسبت به آن بی تفاوت بماند [۱۴].

### ۳-۳- موضع حقوق در قبال افعالی که به دلیل زیان به خود فاعل، غیر اخلاقی است

مورد سوم از مواردی که اخلاق آنها را بر نمی‌تابد اقدام به ضرر خود است. آیا زیان فاعل به خویشتن می‌تواند دلیل مناسبی برای محدود ساختن اعمال افراد گردد یا خیر؟

«میل، معتقد بود مصلحت یک شخص [اعم از مصلحت] اخلاقی یا مادی، نمی‌تواند تضمین کافی برای اعمال قدرت جامعه بر او باشد... در ارتباط با آن قسمت از کارها که فقط متوجه خود شخص می‌باشد، وی از استقلال مطلق برخوردار است» [۱۲].

در واقع اگر از نگاه «میل» در مقام پاسخ به سؤالات پیش برآییم، باید معتقد باشیم که جلوگیری از استعمال سیگار، محدود ساختن روابط آزاد جنسی افراد بالغ، استفاده از داروهای اعتیاد آور، جلوگیری از خودکشی و مواردی از این قبیل نمی‌تواند وارد حوزه حقوق شود؛ زیرا در این موارد جامعه و سایر افراد متحمل ضرر نمی‌شوند.

بنا بر نظر میل بین افراد انسان تفاوت‌های بسیاری وجود دارد و به همین دلیل آنچه که برای اکثر مردم مصلحت است؛ در غالب موارد برای همه کس مصلحت به حساب نمی‌آید و به لحاظ منطقی مصلحت اکثریت نمی‌تواند مبنایی برای محدود ساختن همگان قرار گیرد. افراد جامعه در خصوص این که چگونه زندگی کنند، تا آنجا که به دیگران زیان نرسانند، استقلال کامل دارند [۱۲].

بنا بر نظر مذکور، به نظر می‌رسد استقلال افراد مستقیماً در تعارض با محدودیتی است که برای حمایت از خود آنان مطرح می‌شود. به تعبیر دیگر محدود ساختن آن دسته از فعالیت‌های افراد که به زیان خود آنهاست در تعارض با اصل استقلال آنها بوده و بنابراین صحیح نیست. با این فرض ممنوعیت شنا در جاهایی که نجات غریق وجود ندارد، خودکشی، عدم استفاده از کمر بند ایمنی هنگام رانندگی استعمال سیگار و موارد مشابه دیگر نمی‌تواند مشمول مقررات حقوقی واقع گردد [۱۵].

واقعیت این است که در حال حاضر حقوق خود را ملزم به دخالت در چنین مواردی نمی‌بینند و نظر «میل» توسط سیستم‌های حقوقی لاییک پذیرفته شده است. اما اگر بخواهیم از دیدگاه حقوق دینی نمونه‌های مذکور و موارد مشابه را تحلیل کنیم، خواهیم دید که بر اساس مبانی حقوق دینی



هرگونه فعلی که نتیجه آن ایراد ضرر به خویشتن یا دیگران گردد مسؤولیت حقوقی و یسژة خود را در پی خواهد داشت (توجه به تقسیم بندی حق الله و حق الناس در این نظام حقوقی تصویر دقیقی از این موضوع را نشان می‌دهد)؛ چرا که در جوامع دینی، حقوق و اخلاق کاملاً یکدیگر را پوشش می‌دهند، در حالی که در جوامع غیر دینی این پوشش در همه موارد مشاهده نمی‌شود [۱۵].

### ۳-۴- موضع حقوق در قبال افعالی که ماهیتاً غیر اخلاقی است

آخرین سؤالی که لازم است به آن پاسخ داده شود و در واقع مهمترین مسأله این بخش را تشکیل می‌دهد این است که آیا حقوق می‌تواند فعالیت‌های اشخاص را فقط با این توجیه که جامعه آنها را غیر اخلاقی می‌داند، ممنوع و یا محدود کند؟

گفته شده است که امور غیر اخلاقی در تحلیل نهایی به دلیل تعرض به سلامت روانی اشخاص و جامعه غیر اخلاقی شناخته شده اند و بنابراین چون سلامت جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهند حقوق می‌تواند در مقابل آنها واکنش نشان دهد [۱۶].

در نظریه مذکور مبنای محدودیت چنین اعمالی «صرف غیر اخلاقی بودن» آنها به دلیل تخریب مبنای ارزشی جامعه و در نهایت سلامت روانی جامعه به عنوان یک کل است» [۱۶].

سؤالی که در اینجا باید به آن پاسخ داد این است که آیا همه افعال غیر اخلاقی از جهت تعرض به سلامت روانی جامعه دارای اثر واحد و یکسانی هستند یا این که می‌توان آنها را از حیث شدت و ضعف به انواع مختلف درجه بندی کرد؟ در این صورت ملاک چنین درجه بندی چیست و چگونه می‌توان به آن دست یافت؟

به نظر می‌رسد در این خصوص، ملاک کلی و غیر قابل مناقشه ای نمی‌توان ارائه داد؛ زیرا تنوع افعال و ساختارهای اخلاقی - اجتماعی متفاوت جوامع گوناگون، مانع از ارائه یک ملاک قطعی برای ارزیابی میزان تأثیر هر یک از افعال غیر اخلاقی بر سلامت روانی جامعه می‌باشد [۱۷]؛ بنابراین در هر مورد باید با رعایت جمیع جوانب هر قضیه نسبت به واکنش مناسب در مقابل آن تصمیم لازم گرفته شود. ضمن این که لزوم توجه به موازین اخلاقی دینی در این خصوص غیر قابل انکار است.

در مقابل نظریه مذکور، عده ای دیگر معتقدند که «اعمال غیر اخلاقی از آن جهت که غیر اخلاقی هستند، ایجاد مسؤولیت نمی‌کنند؛ دخالت حقوق مبتنی بر وجود مسؤولیت مدنی و یا کیفری است و این مهمترین تفاوت احکام اخلاقی با احکام حقوقی است. ... دخالت حقوق در تمامی قلمروهای



اخلاقی نه ممکن است و نه مبتنی بر توجیه منطقی است؛ زیرا چگونه می‌توان به عنوان مثال، استمناء را که فاقد کمترین زیان است صرفاً به جهت غیر اخلاقی بودن ممنوع نمود و در صورت ممنوعیت چگونه می‌توان با آن برخورد کرد [۱۸]؟

پاسخ به این پرسش بر اساس مبانی حقوق دینی نه تنها مشکل نیست، بلکه نتیجه مبانی و موازین پذیرفته شده آن نیز هست. در حقوق دینی امور اخلاقی و حقوقی چنان در هم آمیخته شده است که تفکیک آن دو ناممکن به نظر می‌رسد؛ اما بر اساس مبانی حقوق لائیک، مسلماً توجیه دخالت حقوق در امور اخلاقی همانند مثال مذکور ساده به نظر نمی‌رسد [۱۰].

بنا بر نظر دیگری باید بین احکام اخلاقی دینی و احکام اخلاقی غیر دینی قائل به تفکیک بود. در احکام دسته اول، جامعه در مقابل نقض این احکام واکنش سریع نشان می‌دهد و در این صورت حقوق نمی‌تواند بی‌تفاوت نظاره گر این وضع باقی بماند؛ زیرا آسیبهای اجتماعی بی‌شماری را به همراه خواهد داشت. برای نمونه، در جوامع دینداری که عموم مردم با اعتقاد به وحی الهی بر این باورند که خداوند شهرهایی را که ساکنان آنها مرتکب همجنس‌بازی شده‌اند نابود کرده است، حقوق حاکم بر آن حوزه نمی‌تواند همچون حقوق حوزه‌هایی عمل کند که مردم چنین اعتقادی ندارند؛ اما در جوامعی که احکام اخلاقی رنگ دینی ندارد می‌توان قائل شد که نقض چنین احکامی فقط با واکنش جامعه و پروتست و چون ریشه در اعتقادات مردم ندارد وارد حوزه اجرایی حقوق نمی‌شود، مگر به لحاظ ورود زیان به دیگران که ظاهراً در چنین مواردی منتهی است [۱۰].

به نظر می‌رسد که نظر فوق الذکر نیز از جهاتی قابل تأمل به نظر می‌رسد؛ زیرا:

اولاً، در جوامع دینی نیز همه احکام اخلاقی از اهمیت و درجه مساوی برخوردار نیستند و لذا حکم کلی دادن خلاف است؛ به عنوان مثال، دروغ گفتن در چنین جوامعی اگرچه غیر اخلاقی است، اما فاقد ضمانت اجرای حقوقی است مگر در مواردی که موجب ورود زیان به دیگران شود؛ از قبیل شهادت دروغ. در این صورت تفاوتی از این لحاظ بین جوامع دینی و غیر دینی نیست.

ثانیاً، در جوامع دینی بسیاری از احکام اخلاقی قالب حقوقی گرفته و برای مردم قانون شده است و بدیهی است که در چنین مواردی ما با قانون مواجه هستیم و نه با اخلاق. اگرچه ریشه و روح آنها اخلاقی است.

ثالثاً، در بعضی از جوامع دینی با اینکه بعضی از اعمال غیر اخلاقی، ممنوع انگاشته شده است، حقوق آن کشورها اعمال مذبور را به رسمیت شناخته و یا حداقل از آنها جلوگیری نکرده است؛ به عنوان مثال در حقوق آمریکا با این که انجیل، همجنس‌بازی را ممنوع می‌داند و حتی اعلام کرده



است که بعضی از شهرها را خداوند به همین علت نابود کرده است، در عین حال از طرف قانون ممنوع و یا محدود نشده است.

شاید بتوان در پایان با نظر به نظامهای حقوقی مختلف به این نتیجه رسید که ادعای اینکه «حقوق باید کارهای نوعاً غیر اخلاقی را از آن جهت که نوعاً غیر اخلاقی است، ممنوع الاجرا کند» مدلل است به مواردی که عبارتند از:

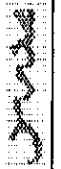
۱. اموری که نوعاً غیر اخلاقی است از دیدگاه جامعه قابل مجازات است.
۲. جامعه به طور شایسته هر آنچه را غیر اخلاقی تلقی کند، مجازات خواهد کرد.
۳. جامعه نوعاً از ساختارهای اخلاقی خود حمایت می‌کند.
۴. مردم در حفظ ساختارهای زندگی که با آنها مانوس اند منافع مشروع دارند.
۵. آزادی مطلق در «خودنگری»<sup>۱</sup> ممکن است جامعه را تضعیف کرده و پیوندهای اخلاقی راجع به «دیگرنگری»<sup>۲</sup> را از بین ببرد و به عموم مردم زیان برساند [۱۳].

با توجه به مطالب گذشته، می‌توان گفت که تفکیک بین اخلاق دینی و حقوق دینی در جوامع مذهبی کاملاً میسر نیست؛ به طوری که حقوق دینی، بسیاری از امور کاملاً خصوصی را نیز تحت نظارت خود قرار می‌دهد. توجیه مداخله حقوق و تعیین مجازات برای افعالی که نوعاً غیر اخلاقی تلقی می‌شود، چندان مشکل نیست و حتی می‌توان گفت کاملاً شایسته به نظر می‌رسد؛ اما ظاهراً در جوامع مبتنی بر دموکراسی لیبرال، صرف غیر اخلاقی نوعی بودن امری، توجیه مناسب و کافی برای مداخله حقوق و اعمال مجازات نیست؛ زیرا بنابر نظریه لیبرالیستی که به موجب آن حکومت باید نسبت به مفاهیم زندگی خوب، بی‌طرفی خود را کاملاً حفظ کند، مجازات غیر اخلاقیهای نوعی، جزو کارهای حکومت نیست و حتی اگر کسی معتقد باشد که حکومت نباید بی‌طرف باشد، اعمال قدرت و فشار بر اشخاص بالغ در خصوص رفتار آنان صرفنظر از نتایج زیان آور آنها شایسته نخواهد بود [۱۹].

#### ۴- نتیجه گیری

اخلاق و حقوق هر دو به زندگی اجتماعی انسان توجه دارند. هر دو واجد احکام ایجابی و سلبی مشترک بسیاری هستند و بنابراین هر دو باید تا حد امکان یکدیگر را پوشش دهند؛ به طوری که

1. Self-regarding  
2. Other-regarding



قواعد حقوقی فاقد روح احکام اخلاقی و یا مخالف قواعد اخلاقی و یا قواعد اخلاقی مهم اما فاقد ضمانت اجرای حقوقی به حداقل برسد؛ این امر باعث می‌شود که از طرفی قواعد حقوقی نیز در اثر گذشت زمان رنگ اخلاقی گرفته و احساسهای انسانی را نیز در کنار ضمانت اجرای خارجی با خود همراه سازد و از طرف دیگر قواعد اخلاقی (در موارد ضروری) در سایه حمایت‌های حقوقی قرار گرفته و ضریب اطمینان اجرای آنها بالا رود. با توجه به این مهم، مقاله حاضر بر آن است که: اولاً، حقوق اصولاً نباید نسبت به آن دسته از افعالی که متضمن ورود زیان (مستقیم یا غیر مستقیم) به دیگران است بی تفاوت بماند. در این راستا باید نسبت به مفاهیم ایراد زیان، مستقیم بودن ضرر، اثر ترک فعل در ایجاد مسؤ‌ولیت و در مجموع مبانی موجود مسؤ‌ولیت مدنی، تأمل جدی در قوانین مربوط به عمل آورد [۲۰].

ثانیاً، نسبت به آن دسته از افعال که متضمن ورود زیان به دیگران نیست، اما ماهیت غیر اخلاقی آنها از نظر جامعه محل سلامت روانی جامعه است و اکنش شدید نشان دهد و از تجویز آنها خودداری کند.

ثالثاً، دادرس در صورت مواجهه با مواردی که قانون نسبت به احکام اخلاقی بی اعتنا مانده است نسبت به تفسیر اخلاقی مواد قانونی موجود اقدام نماید؛ این امر به ویژه در مسؤ‌ولیت مدنی با هیچ ایراد حقوقی مواجه نیست؛ زیرا در مسؤ‌ولیت مدنی بر خلاف مسؤ‌ولیت کیفری که با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها روبرو می‌شویم، اصل قانونی بودن مسؤ‌ولیت وجود ندارد [۱۱].

رابعاً، در نظامهای حقوقی دینی، قرابت بین حقوق و اخلاق به مراتب بیشتر از نظامهای حقوقی لیبرال است و بنابراین بسیاری از احکامی که در نظامهای نوع اول به لحاظ اخلاقی بودن مورد لحاظ قانونگذار قرار گرفته است در نظامهای نوع دوم فاقد این خصیصه به نظر می‌رسد [۲۱].

## ۵- منابع

- [1] Piterson, Paul, "Law and Morality", London, Butterworth, 1997, pp.72, 85, 85, 91.
- [2] Colman, Jules L., and Leiter, Brian, "Legal Positivism", A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory, ed. by Dennis Patterson, Black Well Publication, 1996, p.242.
- [3] Ripert, George, "La Regle Morale dans Les Obligations Civiles", 4<sup>em</sup> ed., Paris, 1949, pp.14, 15.



- [4] Green Walt, Kent, "Legal Enforcement of Morality", A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory, Black well Publication, 1996, pp. 477, 478, 480.
- [5] Fuller, Lon L., "The Morality of Law", Yale University, 1993, p.189.
- [6] Reberson, Daivid L., "The Role of Morality in Legal Systemes, Sherin Publication", 4<sup>th</sup> ed., 1997, pp.57;58.
- [7] Hyland, Peter, "Law and Morality", *New England International and Comparative Studies*, Vol. 17, 1998, pp. 17; 25.
- [8] Alexander, John, "Critical Opinions on Law and Morality", *Legal Comparative Studies*, Colombia University, Vol. 15, 1999, pp. 61, 66.
- [9] Shiner, Roger, "Law and Morality", London, Black Publication, 1996, p.71.
- [10] Hardinches, J., "Moral Rules in Islamic Law", *California Law Rev.*, 1985, pp. 79, 83, 85, 88.

[۱۱] کاتوزیان، ناصر، *ضمان قہری مسئولیت مدنی*، چ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، صص. ۱۹۶، ۱۷۱.

[۱۲] استوارت میل، جان، *دربارہ آزادی*، ترجمہ دکتر محمود صناعی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰، صص. ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۷۵.

- [13] Conrad, Jonson, "Philosophy of Law", New York, Sweet and Maxwell, 1997, pp. 43, 49.
- [14] Coben, Jeffery, "Critical Philosophy of Law and Morality", 4<sup>th</sup> ed., Polity Press, 1995, p.18.
- [15] Westberg. M., "Studies on Law and Morality", 6<sup>th</sup> ed., London, Butter worth, 1988, pp. 21, 31.
- [16] Hartely, T.H., "Conflict of Law and Morality", Oxford, 1994, pp. 53, 64.
- [17] Patterson, Dennis, "Philosophy Foundations of Tort", A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory, Black Well Publication, 1996, p. 69.
- [18] Walker, Daivid, "The Principles of Law", New York, Clarendon Press, 1997, p. 28.
- [19] Marsh and Soulsby, "Morality in Common Law", London, Sweet and Maxwell, 1989, p.78.

[۲۰] کاتوزیان، ناصر، *فلسفہ حقوق*، چ اول، چ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، ص ۶۰۰.

[۲۱] کوویلیہ، ارمان، *جامعہ شناسی قضایی، حقوق و جامعہ شناسی*، ترجمہ مصطفیٰ رحیمی، انتشارات سروش، ۱۳۷۱، ص ۶۲.

۱۴۰



دورہ ۵، شمارہ ۴، زمستان ۱۳۸۰